کمال ادب فارسی

عباسی، فتح الله

از نیمه قرن پنجم،زبان شیوای دری در ناحیه آذربایجان و آران توسعه می‏یابد و ترکان پارسی گویی،ضمن حفظ زبان مادری‏ خود،به فرا گیری زبان دری پرداخته و گاه‏ چنان طرایف و ظرایف این لهجه مینوی(\*)را به کار می‏گیرند که انسان مبهوت می‏شود. سرایندگانی چون:«قطران تبریزی»،«فلکی‏ شروانی»،«ابو العلای گنجوی»،«نظامی‏ گنجوی»،«خاقانی»و«مجیر بیلقانی»و کسانی دیگر چون:«کمال خجندی»پرورش‏ می‏یابند.سبک آذربایجانی حاصل ذوق و توانمندی این بزرگان در عرصه سخنوری‏ است که به دلیل امتیازات ویژه‏ای نظیر: سخن آرایی،وفور ترکیبات و تشبیهات‏ بی سابقه در ضمن سخن،التزام ردیف‏های‏ مشکل و...به خوبی از دیگر سبک‏های‏ سخن سرایی ممتاز است و نزد اهل معنا، مقبول!این نوشته به معرفی کمال خجندی‏ همراه با بحثی در جایگاه شعری و عرفانی‏ وی می‏پردازد.

نام کمال خجندی را در عموم تذکره‏های معروف و غیر معروف می‏یابیم و در مدت کوتاهی پس از وفاتش(در فاصله‏ زمانی 792 تا 803)،ظرافت‏های فکری و لطایف سحر انگیز کلامش بر همگان آشکار گشته و نازک اندیشی‏های او،ملاک‏ و معیاری برای سنجش ذوق ادبی دیگر گویندگان اعصار بعد، می‏شود چنانکه دولتشاه سمرقندی در«تذکره الشعرا»درباره‏ امیر شاهی سبزواری می‏نویسد:«...فضلا متفق‏اند که سوز خسرو و لطافت حسن و نازکی‏های کمال(خجندی)و صفای‏ سخن حافظ در کلام امیر شاهی جمع است...»(1)و چنانکه‏ می‏بینیم نام وی در ردیف نام حافظ بزرگ ذکر شده که باز دلیل‏ دیگری بر قدرت سخنوری او تواند بود،و باز در«لطائف‏ الطوائف»می‏خوانیم که:«یکی از شعرا پیش ایشان(میرزا الغ‏ بیگ)گفت:دیوان کمال(خجندی)و دیوان خواجه و صد کلمه حضرت امیر را جواب گفته‏ام،ایشان فرمودند:خدای‏ را چه جواب خواهی گفت؟!»و چنانکه باز ملاحظه کردیم‏ نام آن بزرگ در شمار خداوندگاران بلاغت و فصاحت مطرح‏ شده است،اما سؤال اساسی اینجاست که علیرغم حضور مؤثر کمال در عرصه شعر فارسی و این که بدون ذکر کلام‏ شور آفرینش هیچ سواد و بیاض شعر و غزلی مسطور نمی‏گردد،این کم مؤانستی و کم لطفی ارباب ادب درباره او و دیوانش چه انگیزه‏ای دارد؟مگر نه آنکه:

می‏گشودم همچو گل اوراق دیوان«کمال» بوی جان آمد،از آن بوی توام آمد بیاد

تنها دلیلی که می‏توان اقامه کرد،آن است که«کمال»در عصری می‏زیست که همزمان با او،در فارس شاعر ساحری، قدم در قلمرو نظم فارسی نهاده که از«نی و کلکش همه شهد و شکر»می‏بارید و کام مشتاقان را با غزلیات بدیع و زهره نواز خود سیراب ساخت،و لذا کلام حافظ آسمانی معیار قبول‏ عامه گردید و کلام فرودین آن را با دیده اغماض نگریستند و این سنت تا روزگار ما،ادامه یافته است و جای تعجب نیست‏ که او از این همه بی عنایتی به جان آمده باشد و اینگونه بسراید که:

نشد به طرز غزل همعنان ما حافظ اگر چه در صف سلطان ابو الفوارس شد

و اگر چه دو برابر حافظ غزل سروده،و«...محقق‏ است که به شعر یکدیگر نظر داشته‏اند...»(2)اما به دلیل آنکه‏ شعر حافظ بر ادبیات منظوم قرن هشتم به بعد بر اقران فائق‏ آمده،لذا ما با حضور کم رنگ بزرگانی چون:«کمال‏ خجندی»در عرصه شعر و ادب مواجهیم؛با آنکه شاعر سترگی‏ چون کمال شایسته نام و عنوانی فراتر از چند صفحه تاریخ‏ ادبیات امروزی است.

زادگاه کمال«خجند»از بلاد ماوراء النهر است که بعدها به تبریز کوچیده و چنانکه اشارت رفت با نواخت سلطان حسین‏ جلایر مواجه گشته و با استغنای ذاتی که لازمه آن پشت پا زدن‏ به مراتب و مطامع دنیوی است،به تربیت مریدان و دستگیری‏ آنان همت می‏گمارد،و دلیل استقبال امیر وقت و عوام و خواص از شیخ«کمال خجندی»چنانکه دکتر صفا می‏نویسد:

«...چون در تصوف کامل عیار و در ارشاد نافذ الکلمه و در زهد و تقوی،مشار بالبنان و در شعر و ادب،استاد بود، بزودی مورد اقبال خلق قرار گرفت...»(3)و خوش محضری‏ و شیرین کلام بودن او را«جامی»نیز در«بهارستان»نقل کرده‏ است:«...و بعضی از عارفان که به صحبت شیخ کمال و حافظ هر دو رسیده بودند،چنین فرموده‏اند که صحبت شیخ‏ به از شعر وی بود و شعر حافظ به از صحبت او...»(4) پیداست که مصاحبت یک بزرگ را افرادی معدود درک‏ می‏کنند.اما شعر و غزل سحر انگیز را«می‏برندش چو سبو دست به دست»و...کلام ستاره‏گون کمال در برابر شعاع‏ شعر مهتابگون حافظ،رنگ می‏بازد و آنگونه که باید شناخته‏ نمی‏شود؟!اما جدای از این بحث،آنچه که کلام کمال را لطافت و روانی خاصی می‏بخشد،چاشنی عرفان،آن هم‏ عرفانی عاشقانه است که حضورش را تنها در کلام مولانا و عطار و سنایی می‏توان یافت،و ظهورش در عصری که«تزویر و ریا و تظاهر»عناصر ملموسی در دستگاههای قدرت و به تبع‏ آن قاطبه مردم بود و زاهدان بی معرفت،تجلی معشوق را در اعتدال قامت سدره و طوبی یافته و منتهای اجر و مزدوری خود در عبادت را،وصال مهرویان سیه چشم بهشتی دانسته و اطفال‏ خلق نیز به این مواهب و نعم جاودانی دل خوش داشته و بر این‏ مرام پای می‏فشردند.غافل از آنکه به مقصد رسیدگانی چون‏ «کمال»به امید وصال و فنای در آن مبدأ هستی در این«سرای‏ کهن»زنده‏اند و دل خوش به غم او که:

با غم رویت خوشم در محنت آباد جهان‏ از هوای گل،قفس،بر عندلیبان تنگ نیست

و اینگونه از پند«زاهد»بهره می‏گیرد که:

زاهدی می‏کرد روزی وصف رضوان و بهشت‏ از مقیمان سر کوی توأم آمد بیاد

چون شنیدم وصف«طوبی»گه بلند و گاه پست‏ اعتدال قد دلجوی توأم آمد بیاد

اما در بیان عرفان کمال که در سطور فوق بدان اشارت‏ رفت و اینکه از تأثیر مولانا و به تبع آن عطار و سنایی بر کنار نمانده بدان دلیل است که وی را متتبعان کلام امیر حسن دهلوی‏ (متوفی 735)دانسته‏اند و این امر به نظر نویسنده برای کمال‏ عیب و نقصی به شمار نمی‏رود،چرا که امیر حسن دهلوی بنا بر قول دکتر زرین کوب کسی است که:«...در شیوه ترکیب‏ الفاظ و تلفیق عبارات جزالت خاقانی را با سهولت بیان سعدی‏ به هم آمیخته است...ذوق و شور عاشقانه‏ای که در کلام‏ خود او هست،صبغه خاصی بدان می‏بخشد...در بعضی‏ غزلیات او شور و هیجان غزل‏های مولانا به نظر می‏رسد و ظاهرا شاعر از نفوذ مولانا بر کنار نباشد...»(5)و بعد از امیر خسرو دهلوی،تواناترین فارسی گوی شبه قاره است و اگر ذوق دیر پسند هندی با سهولت معجز آسای کلام گوینده‏ای‏ چون سعدی در هم آمیزد،چه لطافت و جزالتی پدید خواهد آورد و اوج این عنایت سخن را باید در کلام«کمال خجندی» یافت،که چاشنی عرفان و لباس فاخر«ایهام»را بر این قامت، موزون دوخته است.نکته پردازی چون جامی باید در حق او بگوید که:«...در لطافت سخن و دقت معانی به مرثیه‏ای‏ است که بیش از آن متصور نیست...و تتبع حسن دهلوی‏ می‏کند،اما آن قدر معانی لطیف که در اشعار وی است در اشعار حسن نیست...»اما این قسمت از قضاوت ادبی جامی‏ درباره«کمال»که گوید:«...اما مبالغه در آن شعر(شعر لطیف)وی را از همه سلاست بیرون برده و از چاشنی عشق و محبت خالی مانده...»(6)باور نکردنی است.چرا که غزل، فن عمده آشنایان به مرام سیر و سلوک بوده و«کمال خجندی» نیز از مشایخ و عارفان با حرمت روزگار خود بوده و به واسطه‏ تأثیر پذیریش از کلام امیر حسن،با واسطه از کمالات معنوی‏ و افاضات روحانی مولانا و عطار،برخوردار شده است و شاید به همین دلیل،خود را شایسته الطاف ربانی و باریابی به‏ آستان وحدانی می‏دانست و مستانه زمزمه می‏کرد:

باز در آن کو گذری یافتم‏ بر درش از کعبه،دری یافتم

پیش گدایان سر کوی دوست‏ هر دو جهان مختصری یافتم

گر نظر مردم مقبل به ماست‏ آن ز قبول نظری یافتم

اینهمه اکسیر سعادت«کمال» از طلب خاک دری یافتم

\*\*\*

و بی سبب نیست همانند آنکه عطار فرماید:

پیش از آن کاندر جهان باغ و رز و انگور بود از شراب لا یزالی جان ما مخمور بود(7)

«کمال خجندی»نیز از این لمحه و عنایت آنی معشوق و محبوب به وجد آمده و بسراید:

من از آن چشم خوش،آن روز شدم توبه شکن‏ کز نبود از می و از میکده آثار هنوز

و بی تردید هر دوی آنها بی تأثیر از«ابن فارض» (576 وفات 632)نبوده‏اند،که در«قصیده خمریه»خود فرماید:

شربنا علی ذکر الحبیب مدامة سکرنا بها من قبل أن یخلق الکرم(8)

\*\*\*

و کعبه دل را که حضرت رحمان عمارت کرده،شبی‏ با شکوه‏تر از کعبه گل می‏داند و با حسن بیانی بی‏نظیر،غایت‏ القصوایی محبین را،رسیدن به آستان او بیان می‏دارد که:

عرفات عشقبازان،سر کوی یار باشد بطواف کعبه زین در نروم که عار باشد

چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی‏ به صفا و مروه‏ای دل،دگرت چه کار باشد

به معارج«انا لحق»نرسی ز پای منبر که سری شناسد این سر که سزای دار باشد.

نکند«کمال»دیگر طلب حضور باطن‏ که قرارگاه زلفش،دل بی‏قرار باشد

\*\*\*

پیداست که چنین فردی با بینشی اینگونه از محبوب«درد» می‏طلبد در جمع میان«خوشی و انبساط»،«اندوه و انقباض» را بهتر دیده،چرا که اندوه،اعتبار محبوب را در چشم محب‏ صد چندان می‏کند و پیمودن راه را بسی آسان‏تر!و باز دریافته‏ که به بغیر حافظ،«اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست» و لذاست که عارفانه و عالمانه می‏سراید:

درد توبه از دواست ای دوست‏ اندوه تو جانفزاست ای دوست

در یوزه گر تو از در تو جز درد و بلا نخواست ای دوست

و این همه لطف سخن را کمتر کسی توانسته چون«کمال» یکجا جمع آورد،طرفه آنکه نغزترین حالات و اطوار عاشقانه‏ را در خلال ابیات گنجاینده است،کاری که با وزن‏های بعضا نا مطبوع در غزلیات سنایی آغاز می‏شود و با شوریدگی عطار و مولانا به اوج می‏رسد،اما در غزلیات«کمال»،راه خود را یافته و مفاهیم والای عرفانی در قالب غزلیاتی معمولا هفت‏ بیتی در دیوان او به ظهور می‏رسد.و با تأکید بر این نکته که‏ غث و ثمین نیز در کلام او-همچون دیگر سرایندگان-یافت‏ می‏شود،نمونه را به دو بیت از یکی از غزلیات او دل می‏سپاریم‏ که گوید:

زحمت هوش ببر از سرم ای مردم چشم‏ که میان من و او دیده حجابست امشب

و با حسن ختامی نا خوشایند می‏سراید:

دوست مهمان«کمال»است بیارید شراب‏ که دل دشمن از این غصه کبابست امشب

در هر دو بیت،هر چند،اطوار عارفانه را بازگویی می‏کند اما در بیت نخستین از نظر صلابت و استواری کلام و مضمون‏ و همچنین وجود آرایه‏هایی چون:مراعات النظیر،ایهام‏ و...لطف خاصی دارد،اما بیت دوم،رقت و آهنگین بودن‏ ابیات پیش از خود را دارا نیست.به هر حال«کمال خجندی» از سر آمد«سهل و ممتنع»سرایانی است که با ظهور سعدی و چند تن دیگر به اوج رسید و در دیگر ادوار ادبی نظیر آنان، به وجود نیامد،به یقین نازک اندیشی‏های سبک هندی زاییده‏ لطافت طبع همین بزرگان است و این قولی است که مرحوم‏ سعید نفیسی نیز بر آن تأکید دارد،آنجا که گوید:«...و پایه‏ سبک هندی و بیشتر از خصوصیات آن نخست در گفتار برخی‏ از شاعران عراق(عجم)بخصوص کمال الدین اسماعیل‏ اصفهانی و کمال الدین خجندی و فخر الدین عراقی و شمس الدین حافظ گذاشته شده و این روش را باید سبک‏ ناتورالیسم ایران دانست...»(9)

حسن ختام سخن در مورد«کمال»،«گویند بعد از مرگ‏ به جست و جوی ما ترکش پرداختند و جز بوریایی که بر آن خفته‏ و خشتی که بر بالین نهاده بود،چیزی نیافتند.»(10)و باز تاسی‏ به قول خود او که فرمود:

هزار بار خرد کرد حل نکته عشق‏ هنوز هیچ ندانست از حقیقت او

(\*)در کتاب«تنزیه الشریعة المرفوعة»تألیف:ابی الحسن‏ محمد بن عراق الگتانی آمده که:

«ان کلام الذین حول العرش بالفارسیة...(ج 1-ص 136- چاپ بیروت 1401)

(1)-تذکره دولتشاه سمرقند،ص 321،به همت محمد رمضانی-تهران 1338

(2)-نقل از«حافظ نامه»ص 85-چاپ ششم 1373، انتشارات علمی و فرهنگی،همچنین تأثیر و تأثر حافظ و کمال‏ خجندی در صص 85 تا 90 این اثر ذکر شده است.

(3)-تاریخ ادبیات ایران(جلد سوم،بخش دوم)-دکتر ذبیح الله‏ صفا چاپ پنجم 1368-ص 1132

(4)-بهارستان،عبد الرحمن جامی،چاپ اول 1367،به‏ تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی-ص 106-انتشارات‏ اطلاعات

(5)-سیری در شعر فارسی-دکتر عبد الحسین زرین کوب-ص‏ 80-انتشارات نوین-چاپ چهارم

(6)-بهارستان-ص 106

(7)-دیوان عطار-به تصحیح استاد سعید نفیسی-ص 267- چاپ پنجم 1370

(8)-قصیده ابن فارض را در جاهای مختلف می‏توان یافت از جمله:تاریخ تصوف:دکتر قاسم غنی«پرده نشین جلال»از دکتر نصرت الله فروهر و...

(9)-تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی،استاد سعید نفیسی-ص 110-انتشارات فروغی-1363

(10)-تاریخ ادبیات ایران-دکتر صفا-ص 1133

(\*)توضیح:اشعاری که گوینده آنها ذکر نشده یکسره از«کمال‏ خجندی»است.